

# سارایوو: جنگ بی سنگر!

● در این جنگ بی سنگر، جنگ محله به محله و خیابان به خیابان، صربها و کرواتها، به جای جنگیدن، به شنیع ترین اعمال غیرانسانی دست می زنند... آنها نه تنها زنان و سالخوردهگان را می کشند، بلکه حتی کسانی را هم که تسلیم شده اند، به قتل می رسانند!

گلوله، هر دو را به خاک و خون غلتاند.

با مرگ ولیمهد انریش و همسرش در سارایوو، شعله های جنگ جهانی اول زبانه کشید و میلیونها انسان را در کام مرگ فرو برد...

## ● در اردوگاهها، چه می گذرد؟..

انبوه زنان بی سرپرست و کودکان یتیم که از نقاط تحت اشغال صربها، جان بدر برده اند، در چند اردوگاه حوالی سارایوو به سر می برند. این پناهندگان وضع رفت انگیزی دارند. به یکی از این اردوگاهها سری زدیم. در هر اتاق ۱۲ متری بالغ بر ۳۰ زن و مرد و کودک، زندگی غمباری را می گذرانند. اینجا در زمان قبل از جنگ، یک دبیرستان بود و حالا بیش از ۳ هزار نفر در اتاقهای مختلفش زندگی می کنند. در حالی که نه حمامی دارند و نه بهداشتی. بسیاری از سالخوردهگان و کودکان به بیماری های مختلف دچار شده اند اما از درمان و دارو محروم اند. اگر

دوایی یا غذایی به اردوگاه می رسد، از طرف گروههای امدادی است که توسط گروه زیرزمینی «رحمت» هدایت می شود. و این هسان گروه مخفی است که سفر ما به بوسنی را نیز ترتیب داده است.

شب که می شود، جوانان سلاح بر دوش از جبهه های جنگ برای دیدن مادران شان به اینجا می آیند. اما در اردوگاه، آغوش بسیاری از مادران خالی می ماند: مادران داغ دیده ای که بچه هایشان به دست صربها تیرباران شده، یا در جنگ جان سپرده اند و یا به اسارت رفته اند. مویه های این مادران است که تا سحر از سراسر اردوگاه به گوش می رسد.

در اردوگاه، با این همه پشاهنده، تنها یک شیلنگ آب بود که همه در یک صف طولانی می ایستادند تا از آب این شیلنگ جرعه ای برای نوشیدن و چند مستی برای شستشو استفاده کنند...

## ● بیمارستانی با هزاران زخمی و... بدون دارو!

یک روز بارانی، هنگام عصر به بیمارستانی در حومه سارایوو می رویم. یک بیمارستان قدیمی. بازمانده از زمان جنگ جهانی دوم که در دره سبزی میان دو تپه بنا شده است. بیمارستان پر از زخمی است، مرد و زن و کودک زخمی که حتی توی راهروها بر زمین دراز کشیده اند و از درد می نالند و یا فریاد می کشند. در اینجا، پزشک و جراح هست، اما نه دوائی برای این همه مجروح دارند و نه مسکنی تا ناله و فریادهای درد زخمی ها را، حتی موقتاً فرو بکشاند...

پزشکان اینجا، همه بومی هستند و در میان شان یک خانم دکتر جراح هست که کرواتی است و داروطلسمانه برای نجات مجروحین مسلمانها به میان آنها آمده است.

این خانم دکتر می گفت: کروات های افراطی که علیه مسلمانان بوسنی می جنگند، مرا به خاطر کمک به مجروحین مسلمان تهدید به مرگ کرده اند و در کمین نشسته اند که مرا بکشند اما جوانان مسلح مسلمان همه جا مراقب من هستند. من کرواتی هستم، اما باید تأکید کنم که انسانیت فراتر از قومیت و ملیت هاست و از اینکه می بینم در اینجا مردم بیگانه ای در آتش کینه و حشیمانه کروات و صرب می سوزند، به عنوان یک انسان از اینکه کروات هستم، احساس شرم می کنم.

او سرگرم عمل جراحی بر روی تن پاره پاره و خونین دختر سیزده ساله ای بود که بر اثر اصابت ترکش ها، زخم های مهلکی بر تن و سرش داشت. به علت عدم دسترسی به داروی بیهوشی، بی آن که بیهوشش کنند، سرگرم عمل جراحی بر روی او بودند و دختر بیگانه زیر عمل از درد پرپر می زد و از ناله های دل هر بیننده ای به درد می آمد.

راننده ما فوراً از جاسازی اترمیبلش مقداری دارو بیرون آورد و به مسؤولان بیمارستان داد. آنگاه دوربینی را که پنهان کرده بود، به دست گرفت و به فیلمبرداری از صحنه های مختلف بیمارستان پرداخت. تازه در اینجا بود که فهمیدیم او عضو گروه زیرزمینی ساززه در زاگرب است که با نام جعلی و به عنوان راننده با ما آمده است. در این هنگام بود که به ما گفت:

- من در صلیب سرخ آلمان کار می کنم. دارم فیلمبرداری می کنم که به آلمان ببرم تا بتوانیم با نشان دادن این صحنه ها، کمک های دارویی بیشتری بگیریم.

## ● جنگ بی سنگر. با کمک شبکه های

جاسوسی

یکی از بیمارانی که در صحنه جنگ مجروح شده بود، به ما گفت:

در سارایوو جنگ بی سنگری راه افتاده که



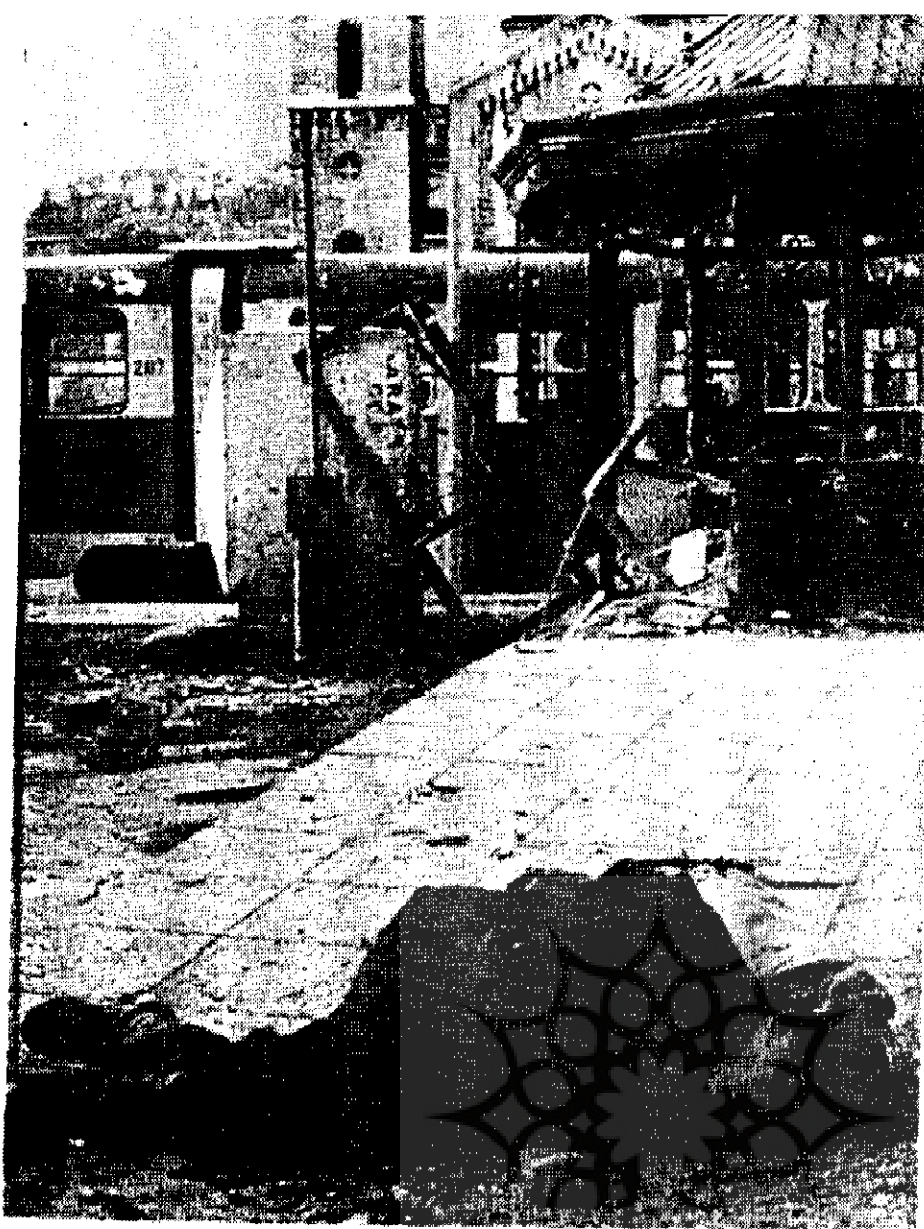
● مادری، دختر بچه ۲ ساله اش را به طرف پنجره ماشین ما گرفته بود و التماس می کرد: بچه مرا هم با خودتان ببرید، تا وقتی به دست صربها افتادم این طفل معصوم کشته نشود...

● یک بار گروهی از ساکنان شهر، به مدرسه یی پناه برده بودند، صربها تمام در و پنجره ها را بستند و ساختمان مدرسه را به آتش کشیدند و همه را جز غاله کردند. آنها سپس در کوچه ها راه افتادند و یک یک خانه ها را با ساکنان آنها آتش زدند و یا با بمب منفجر کردند!

در آن صربها و کرووات های افراطی به جای جنگیدن به شنیع ترین اعمال غیر انسانی می پردازند. امروز هراس آورترین جنایات به دست صرب هایی انجام می گیرد که «چتیک» نام دارند. این جنایات به شهادت ناظرانی که از صحنه ها دیدن کرده اند و یا خود شاهد فجایع غیر انسانی بوده اند، در نوع خود بی نظیر است. چتیک ها و دیگر قصاب های جنگی صرب از هیچ جنایتی فروگذار نیستند و بر این واقعیت هم تأکید کنم که شبکه های جاسوسی مختلفی از جمله شبکه جاسوسی اسرائیل به آنها یاری می رسانند. شبکه های جاسوسی اسرائیل از طریق رومانی وارد بلغاراد می شوند و اسلحه و مهمات از جنوب مونتنگرو به صربستان می رسانند.

وی افزود:

قصاب های جنگی وقتی در طی نبرد، شهری را به تصرف در می آورند، قتل عام همه ساکنان شهر را چه زن و چه کودک، شروع می کنند و حتی کسانی را هم که تسلیم شده اند می کشند. خودم بارها چتیک های را از فراز تپه یی دیدم که وقتی وارد یک شهر کوچک شدند، حمام خون راه انداختند و هر موجود زنده یی را که در سر راهشان دیدند، به گلوله بستند. گروهی از ساکنان شهر، همراه زن و فرزند به مدرسه یی پناه برده بودند. صربها تمام درها را به روی شان بستند و سپس ساختمان مدرسه را به آتش کشیدند. آنها بعد در کوچه ها راه افتادند و یک به یک خانه ها را با ساکنانش آتش زدند و



یا با بمب منفجر کردند. این گونه حمایت ها، در این مدت در چندین روستا و شهر کوچک اتفاق افتاده است.

### ● چتیک ها و قصاب های جنگی

چتیک ها چه کسانی هستند؟ پس از جنگ جهانی دوم، مارشال تیتو رژیم کمونیستی را بر یوگسلاوی مسلط ساخت. با سقوط رژیم پادشاهی در بلغاراد، سربازان و طرفداران این رژیم فروپاشیده، به جنگل ها پناه بردند، تا مبارزه یی را علیه پارتیزان های کمونیست آغاز کنند. این گروه که اغلب آدمکشان بی رحمی به شمار می آمدند، به چتیک معروف بودند که در کشتار مخالفان شیوه عجیب و وحشیانه یی را اعمال می کردند. آنها در هنگامه جنگ جهانی، فقط در طول یک سال بیش از یک صد هزار نفر از مسلمانان بیگناه را به قتل رساندند، همان مسلمانانی که به حمایت از صربها و یهودی ها علیه نازی ها مبارزه می کردند. شیوه کار چتیک ها بدین گونه بود که در دسته های مختلف، در تعقیب پارتیزان ها و یا مسلمانان، به روستاها هجوم می بردند و آنها را با وحشیانه ترین اعمال سر می بردند، آتش می زدند و یا بیکرهاشان را در

شقه می کردند. روستاییانی را هم که به این گروهها پناه داده بودند، می کشتند و خانه هاشان را آتش می زدند.

طی این جنایات عجیب، چتیک ها مردان مسلمان را در دیگ های آب جوش می انداختند و سپس اسکلت های شان را بر سر در مساجد می آویختند. زنان مسلمان را هم که حجاب بزرگ داشتند، به عنوان مبارزه با حجاب، زنده زنده آتش می زدند و یا پوست سر و صورت شان را می کشند.

و امروزه می بینیم که این گروهها نیز که از نسل همان آدمکشان هستند تحت رهبری صربها و به عنوان بازوی نظامی آنها، وحشیانه ترین اعمال را درباره مسلمانان انجام می دهند. شیوه های جنایات چتیک ها و بطور کلی صرب های نژادپرست مو بر اندام انسان راست می کشند.

به گفته شاهدان عینی، آنها وقتی بر شهر یا روستایی مسلط می شوند، خانه به خانه به جستجو می پردازند و همه را در میدانگاهی به صف می کشند. برای آن که به سرعت مسلمانان را از صربها و دیگر غیرمسلمانان تشخیص

بقیه در صفحه ۶۰

# صربها به هر دهکده‌یی که وارد می‌شوند، حتی کودکان خردسال را هم سر می‌برند، تا شاهدی باقی نماند که روزی به جنایات آنها گواهی بدهد و آنان را گرفتار انتقام مسلمانها کند...

بدهند، همه مردها را برهنه می‌کنند و با تشخیص سختون بودن مردهای مسلمان، آنها را باز می‌شناسند و سپس همه‌شان را همراه با خانواده‌های‌شان در برابر دیگر ساکنان شهر یا روستا تیرباران می‌کنند.

## ● سر نوشت دختران اسیر...

یک روز که از جاده‌یی جنگلی می‌گذشتیم تا به خطوط مقدم جبهه برسیم. یکی از سربازان بوسنی، یک گروه ده نفری از دختران جوان و نوجوان را در میان درختان انبوه جنگل پیدا کرد، که خود را در میان بوته‌ها پنهان کرده بودند و سرگرم خوردن گیاهان و علف‌های جنگلی بودند. این دختران که سر و وضع آشفته و لباس زنده‌یی به تن داشتند، می‌گفتند که بیش از ۲۰ روز است که به جنگل پناه برده‌اند و با خوردن گیاهان مختلف سر کرده‌اند.

یکی از دختران تعریف می‌کرد:

- ما، ساکنان یکی از روستاهایی هستیم که به دست صرب‌ها افتاده است. لحظاتی قبل از حمله، خانواده‌هایمان تمامی دختران را برای نجات از دست صرب‌ها، به جنگل فرستادند و صرب‌ها دهکده‌مان را آتش زدند و همه را کشتند. ما در این مدت از ترس صرب‌ها در

ما نیز ناچار، هر شب میهمان خانه‌یی بودیم و ماجرای غم‌انگیز را می‌شنیدیم.

در سارایوو، شب‌ها به علت خاموشی برق، همه جا تاریک و ظلمانی است. در شبانه‌روز فقط یک ساعت برق دارند و در این فرصت کوتاه، خانواده‌ها مجبورند اجاق روشن کنند و غذا بپزند. شبها اعضای باقی مانده از خانواده‌ها، به خانه‌ها پناه می‌برند، خانه‌هایی گاه ویرانه و لخت، بسا پنجره‌های فسو ریخته، دور هم می‌نشینند و در تاریکی شب از هر سو، صدای قرآنی، گریه‌های شبانه مادری در فراق فرزند و یا آواز حزین مردی که خانواده‌اش در بمباران جان داده‌اند، به گوش می‌رسد.

شب‌ی مهمان پیروزی بودیم که عروس حامله‌اش را به اسارت برده بودند و پسرش را هم کشته بودند. می‌گفت:

- پسرم را که کشتند، موهای عروسم را گرفتند و او را روی زمین کشان کشان بردند و حالا همین دو بچه کوچک از آنها مانده‌اند.

نوه‌های پیروز یک دختر ۲ ساله و یک پسر ۶ ساله بودند که سر روی زانوی مادر بزرگ گذاشته بودند تا به خواب روند.

پیروز می‌گفت: پسرم را جلوی چشم این دو بچه سر بریدند.

بعد دست توی جیبش کرد و کاغذ مجاله شده‌یی را در آورد و به دستم داد. نقاشی کودکانه‌یی بود که پسرک از پدربزرگش بود. نقاشی، مرد جوانی را نشان می‌داد که سر از تنش جدا شده و دستپایش را طناب پیچ کرده‌اند، بالای نعش این مرد، چند نفر به شکل شیاطین دیده می‌شدند. از پسرک پرسیدم: اینها کی هستند؟

سر از زانوی مادر بزرگ برداشت و گفت: - اینها صرب‌ها هستند که سر پدرم را بریدند. وقتی ماجرای مرگ پدرش را برایمان تعریف کرد، همگی به گریه افتادیم.

شبها از ساعت ۶ بعد از ظهر در سارایوو حکومت نظامی برقرار است. اکثر نقاط بوسنی چنین است و هر کس که از خانه قدم بیرون بگذارد، افراد مسلح او را به گمان اینکه از صرب‌هاست به گلوله می‌بندند.

## ● بازگشت، با اشک خون...

روز بازگشت، وقتی از سارایوو دور می‌شدیم در جاده، مادری جوان را دیدم که دختر بچه‌اش را در بغل گرفته بود و به طرفمان می‌دوید. مرتباً اشاره می‌کرد که بایستیم تا به ما برسد. وقتی کنار اتوبوس مان رسید دختر بچه را از شیشه اتوبوس به طرف ما گرفت و گفت:

- آقایان خواهش می‌کنم، بچه‌ام را با خودتان ببرید. به هر کجایی که می‌روید، مهم نیست. می‌خواهم وقتی به دست صرب‌ها اسیر می‌شوم، او همراه نباشد. در لحظه مرگ لاف‌خویشالم که دخترکم در گوشه‌یی امن از دنیا زنده است و دارد نفس می‌کشد!

جنگل‌ها سرگردان بودیم. یکی از همراهان ما می‌گفت:

- صرب‌ها وقتی به شهری حمله می‌کنند برای نابودی نسل، نوزادان و مادران‌شان را می‌کشند و برای تبدیل نسل، زنان و دختران جوان را مورد تجاوز قرار می‌دهند و بسیاری از دختران را همراه خود می‌برند.

در حومه سارایوو که بودیم پدران و مادرانی بودند که به التماس از ما می‌خواستند تا دختران و کودکان‌شان را همراه خود ببریم و از بوسنی خارج کنیم تا وقتی مورد حمله صرب‌ها قرار می‌گیرند آنها زنده بمانند.

## ● خصایل انسانی در میان مصیبت‌زدگان

مردم بوسنی و هرزگوین با همه مصایبی که تحمل می‌کنند، هرگز محبت و خصایل انسانی را از یاد نبرده‌اند.

در مدت سیزده روزی که در میان‌شان بودیم، مدام این خصایل را از آنان به چشم می‌دیدیم.

خانواده‌های مصیبت‌دیده وقتی می‌فهمیدند که ما ایرانی هستیم، به اصرار می‌خواستند که شب مهمان‌شان باشیم و گاه بر سر این که به خانه کدام یکی برویم، بین‌شان اختلاف می‌افتاد و هر یک ما را به سوی خود می‌کشید.

